


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۵، شماره ۱، (پیاپی ۸۶/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۲

10.52547/HLIT.2022.228303.1152 

## ویژگی‌های لغوی فرهنگ بحرالجواهر (ص ۲۱۵-۲۴۸)

معصومه امینیان<sup>۱</sup>

### چکیده

بحرالجمواهر فرهنگی است در علم پزشکی کهن از محمد بن یوسف هروی که در اواسط قرن دهم هجری تألیف شده است. این فرهنگ آمیزه‌ای از دو زبان عربی و فارسی است و شامل مباحث و مواردی است که با دانش پزشکی پیوند دارد. این کتاب دارای ۵۹۲۶ مدخل است و از نظر گستردگی و تنوع مطالب و تعریف‌های مفصل می‌توان آن را نوعی دانشنامه مختصر پزشکی قلمداد کرد و جزو اولین دانشنامه‌ها در این زمینه برشمرد. این کتاب ویژگی‌های حائز اهمیت دارد و در بسیاری از کتاب‌ها و مقالات، به‌عنوان منبعی موثق، مورد استفاده نویسندگان و پژوهشگران قرار گرفته اما علی‌رغم این اقبال، تاکنون تصحیح منقحی از آن صورت نگرفته و ویژگی‌های محتوایی و لغوی آن مغفول مانده است. مهم‌ترین ویژگی‌های بحرالجواهر عبارت است از: اعتبار بخشیدن به تعاریف با استناد به ده‌ها کتاب معتبر پزشکی و گاه غیر پزشکی؛ نقل آراء و اقوال اطباء و دانشمندان؛ بهره بردن از فرهنگ‌های معتبر عربی و فارسی؛ استشهاد به ابیات، آیات و احادیث و امثله؛ نگرش انتقادی به نظریات و آراء اطباء و حکما و ضبط آن‌ها؛ به‌کارگیری لغات گویشی هروی؛ آوردن معادل‌های فارسی‌شاذ و کمیاب، ترکیبات بدیع، گونه‌های دیگر لغات، صورت‌های معرب و افعال بسیط و مرکب نادر. این پژوهش سعی دارد ویژگی‌های محتوایی و لغوی بخش فارسی این اثر را، به‌عنوان یک متن علمی کهن فارسی از قرن دهم هجری، بررسی و نکات تازه‌ای را درباره جنبه‌های ناشناخته آن ارائه کند.

**کلیدواژه‌ها:** بحرالجواهر، محمد بن یوسف هروی، فرهنگ پزشکی، طب کهن.

۱. عضو هیئت علمی گروه فرهنگ‌نویسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران.

## A Study on Lexical Features of *Bahr al-javāher*

Masumeh Aminiyan<sup>1</sup>

### Abstract

*Bahr al-javāher* is a Persian and Arabic dictionary with 5926 headwords in conventional medical science, compiled by Mohammad ibn Yousof Heravi. Observing the range and variety of the explicit content of *Bahr al-javāher*, we can consider it one of the first encyclopedias in the field. With its significant features, this book has been a reliable source for authors and researchers, but no revised edition of it is available. Therefore, its lexical and content features have been neglected, among which are: validating the definitions by referring to dozens of authoritative medical and, in some cases, non-medical sources; mentioning the opinions of doctors, scholars, and sages with a critical approach; referring to Arabic and Persian dictionaries, hadiths, and proverbs; applying Heravi dialect vocabulary; using rare Persian equivalents, novel combinations, Arabic forms, and infrequent simple and compound verbs. This article examines the content and lexical features of the Persian section of this work as an ancient Persian scientific text from the 10th century AH, and provides new points about its unidentified aspects.

**Keywords:** *Bahr al-javāher*, Mohammad ibn Yousof Heravi, medical dictionary, conventional medicine

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

1. Faculty member, Lexicography Department, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran, email: masumeaminian@yahoo.com

## ۱. مقدمه

بحرالجمواهر دانشنامه‌ای مختصر در علم پزشکی است که طیب ادیبی به نام محمد بن یوسف الطیب الهروی آن را در نیمه اول قرن دهم هجری تألیف کرده است. این اثر از همان اوایل تألیف تا امروز کانون اقبال و توجه بسیاری از نویسندگان، پژوهشگران و صاحبان فن قرار گرفته است. با توجه به وجوه مشترک کتاب معروف مخزن الادویه با این دانشنامه، به نظر می‌رسد یکی از منابع اصلی عقلی خراسانی در تألیف کتابش، بحرالجمواهر بوده است. فرهنگ‌های بعد از آن همچون غیث اللغات و فرهنگ محمودی به تعاریف بحرالجمواهر استناد کرده‌اند. اکثر مدخل‌های بحرالجمواهر و معانی آن‌ها در لغت‌نامه دهخدا نقل شده و در بسیاری از مقالات و کتاب‌های پزشکی، به‌ویژه طب سنتی، به مطالب این کتاب ارجاع داده شده و از منابع و مآخذ اصلی آن‌ها بوده است. برخی پژوهشگران نمونه‌هایی از معانی و توصیفاتی را که در این کتاب برای برخی لغات و اصطلاحات پزشکی آمده جزو بهترین تعریف‌ها دانسته‌اند. (نک: توکلی کاخکی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۲۱). نظرات انتقادی مؤلف که با آراء اطبا و حکما در ذیل یک مدخل آمده است، برای پژوهشگران تحلیلی که در جست‌وجوی معیاری برای سنجش صحت و سقم نظریه‌ها در این زمینه هستند، بسیار راه‌گشا است. (نک: بینش، ۱۳۸۴: ۴۷).

آنچه بسیار حائز اهمیت است و این پژوهش بدان خواهد پرداخت، آن است که علی‌رغم اقبال بسیار دانش پژوهان به این کتاب، ویژگی‌های محتوایی و لغوی آن به‌عنوان یک متن علمی کهن قرن دهم هجری مغفول مانده است.

از بحرالجمواهر دو چاپ حرفی ارائه شده که هیچ‌کدام تصحیح مطلوبی ندارد و فاقد توضیحات و تعلیقات و نمایه و غیره است. اولین چاپ سال ۱۳۸۷ در قم از سوی مؤسسه احیاء طب طبیعی و مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، و دومین چاپ سال ۱۴۰۰ در تهران به کوشش یوسف بیگ‌باباپور، از سوی انتشارات چوگان منتشر شد. چاپ قم در مقدمه تنها به معرفی مؤلف و آثار او، به‌طور بسیار موجز، پرداخته است. در چاپ تهران نیز فقط چهار صفحه مقدمه کوششگر دیده می‌شود که سه صفحه آن هم اختصاص به معرفی پسر مؤلف بحرالجمواهر (یوسف بن محمد بن یوسف هروی) و آثارش دارد. از این‌رو بررسی و اشاره به ویژگی‌های این اثر ارزشمند از جنبه‌های مختلف سبکی، زبانی، طب سنتی و غیره شایسته و بایسته می‌نماید.

با توجه به فهرست‌های نسخ خطی در دسترس و وبگاه کتابخانه ملی، دستنویس‌های بسیاری از بحرالجمواهر در کتابخانه‌های داخل و خارج ایران نگهداری می‌شود. علاوه بر دو چاپ حرفی یادشده، چند

چاپ سنگی نیز وجود دارد:

۱- چاپ سنگی موزخ ۱۲۴۶ ق.، کلکته، به تصحیح حکیم عبدالمجید، ۳۰۲ ص. (عارف نوشاهی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۱۴۷)

۲- چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۰ ق.، هند، ۲۹۴ ص. (همان)

۳- چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۸ ق.، تهران، به قلم محمد رضی بن محمد حسین طباطبایی سمنانی.

۴- چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۹ ق.، لکهنو، حکیم ابوالحسن، ۲۹۶ ص. (همان)

۵- چاپ سنگی موزخ ۱۳۲۵ ق.، لکهنو، به کتابت محمد مصطفی علی لکهنوی، با تصحیح خواجه قطب‌الدین احمد.

چاپ‌های حروفی یادشده در قم و تهران در واقع رونویسی از نسخه‌های چاپ سنگی موزخ ۱۲۸۸ ق. و ۱۳۲۵ ق. هستند، با همان روش و با همان اغلاط. موارد نادرست فراوان که در هر دو چاپ حروفی وجود دارد، مانند «دوخ»<sup>۱</sup> در مدخل «أسل» و «ناهان»<sup>۲</sup> در مدخل «باجات» و «ترکه»<sup>۳</sup> در مدخل «جانحة» و غیره؛ افتادگی‌هایی مانند مدخل «قیشور» به معنای «سنگ پاخاره» و اشتباهات حروف چینی، به‌ویژه بی‌دقتی در نقطه‌گذاری لغات عربی و فاصله‌گذاری مانند «شیراز کردن»<sup>۴</sup> در مدخل «سکنة» و «گر کردن»<sup>۵</sup> در مدخل «اصیر»<sup>۶</sup> و غیره نشان می‌دهد که دو چاپ حروفی تهران و قم تفاوت چشمگیری با یکدیگر ندارند. چاپ حروفی قم از لحاظ داشتن فهرست‌های نه‌چندان کامل انتهای کتاب و استفاده از یک نسخه خطی متعلق به قرن ۱۰ در کنار نسخه چاپ سنگی از اعتبار بیشتری برخوردار است.

## ۱-۱. معرفی مؤلف

نام و نشان مؤلف بحرالجواهر بنابر اشاره صریح خود او در مقدمه کتاب «محمد بن یوسف الطیب الهروی» است. (هروی، ۱۳۸۷: ۱۳)<sup>۷</sup>. در برخی منابع نام کامل او «محمد بن یوسف المحلی القرشی الطیب الشافعی هروی» آمده (رضوی برقی، ۱۳۸۴: ۲۱۰؛ محقق، ۱۳۸۴: ۳۴۳) و او را بر مذهب اهل سنت و فرقه شافعی دانسته‌اند. (نک: رضوی برقی، ۱۳۸۴: ۲۱۰). با توجه به اینکه در هیچ‌یک از منابع در دسترس به سنی بودن وی اشاره‌ای نشده و مؤلف نیز در کتاب خود از میان خلفای راشدین به سخنان حضرت علی (ع) استناد جسته، احتمال می‌رود که او را با محمد بن یوسف الهروی، عالم علم حدیث که از وی احادیث بسیاری در کتب فقهی و شافعی نقل شده، اشتباه گرفته‌اند. از طرفی دیگر نیز برخی از منابع آثار او را از جمله مصنفات شیعه معرفی کرده‌اند (نک: آقابزرگ تهرانی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۴۰۸).

محمد هروی از طبیبان ماهر و حاذق نیمه دوم قرن نهم و نیمه اول قرن دهم هجری بوده<sup>۸</sup> و در هرات می‌زیسته است و در پایان زندگی با ظهیرالدین بابر به هندوستان رفته و رساله غرائب و عجائب هندوستان را در آنجا تألیف کرده است. (نفیسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۸۲) وی معلم و استاد پسرش، یوسف بن محمد بن یوسف هروی، معروف به حکیم یوسفی یا یوسف حکیم، بود. پسر که در محضر پدر دانش آندوخته بود از پدر مشهورتر و پرکارتر شد و در علم طب آثار بسیاری به نظم و نثر بر جا گذاشت.<sup>۹</sup>

### ۱-۲. معرفی کتاب

بحرالجواهر نامی است که مؤلف در مقدمه اثرش بر آن نهاده است. (هروی، ۱۳۸۷: ۱۴). این اثر در برخی از منابع در دسترس با نام‌هایی همچون بحرالجواهر: معجم الطب الطبیعی (هروی، ۱۳۸۷) و بحرالجواهر فی حل لغات السائر (عنوان بسیاری از نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های ملی، مجلس، مرعشی و غیره) معرفی شده است.

بحرالجواهر در برخی از منابع با اثر دیگر مؤلف به نام جواهراللغة یکی دانسته شده، اما در واقع جواهراللغة کتاب مختصری است در طب که در سه فصل (فصل اول در اسامی اعضاء؛ فصل دوم در ادویه مفردة مرکبه و فصل سوم در تعریفات امراض) در سال ۹۲۴ ق. تدوین و به سلطان جلال‌الدین ملک‌دینار غرّ تقدیم شده و پس از آن بحرالجواهر، مفصل‌تر از آن، در سال ۹۳۸ ق. تألیف و به ظهیرالدوله محمد، مشهور به امیربیک وزیر، پیشکش شده است. (نک: ا. ز، ۱۹۶۳: ۳۳۱ تا ۳۳۴؛ محقق، ۱۳۸۴: ۳۴۳؛ بحرالجواهر، ۱۳۸۹: ۸۷ تا ۸۵؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۳۳). از این رو عنوان «جواهر اللغة (بحر الجواهر)» در نسخه چاپ حروفی تهران صحیح نیست.

بحرالجواهر آمیزه‌ای از دو زبان عربی و فارسی است. از آنجاکه در این اثر اکثر مدخل‌ها و معانی و تعاریف به زبان عربی است برخی منابع آن را فرهنگی عربی به عربی معرفی کرده‌اند. از طرفی دیگر وجود برخی مدخل‌های فارسی مانند بادشنام، تامول، دهمست، رهشی، نانخواه، هزارچشان و غیره و برخی تعریف‌های موجز و مفصل فارسی، که در شمار کم نیستند، مانند تعریف مدخل‌های اطریلال، تراب، عاصور، عنب و غیره برخی منابع را بر آن داشته که آن را فرهنگی فارسی قلمداد نمایند. (نک: بغدادی، بی‌تا، ج ۱: ۱۶۴). از میان ۵۹۲۶ مدخل این کتاب، حدود ۱۳۴۲ مدخل تعریف کاملاً فارسی دارد. بسیاری از تعریف‌ها آمیزه‌ای از عربی و فارسی است، ولی زبان عربی نسبت به فارسی کاربرد بیشتری دارد. برخی منابع آوردن معادل‌های عربی را نقل قول مستقیم مؤلف از یک منبع عربی دانسته‌اند (نک: محقق، ۱۳۸۴: ۳۴۳).

## ۲. ویژگی‌های محتوایی (روش تألیف) بحرالجواهر

این کتاب شامل ۵۹۲۶ مدخل است که به ترتیب الفبای فارسی، فقط بر اساس حرف اول، مدون شده است. مدخل‌ها بسیار متنوع و در عین حال با یک وحدت موضوعی مرتبط با علم پزشکی هستند. تلفظ مدخل‌ها در آغاز تعریف‌ها معمولاً با ذکر کلمات بالفتح، بالضم و بالكسر نشان داده شده است. معانی و تعریف‌ها (به جز اصطلاحات تخصصی)، چه در بخش عربی و چه در فارسی، به نثری ساده و روان است. گاهی برای تفهیم بیشتر مداخل، ابتدا معنای اصلی و سپس معنای اصطلاحی آن آمده است:

**اعور:** یک‌چشم و نام روده‌ای که متصل است به دقاق و از بهر آنکه او را یک منفذ بیش نیست مسمی است به اعور.

و گاهی نیز معانی مختلف یک کلمه و دیگر صورت‌های آن آمده است:

**الخف:** بالضم، موزه و الخف بالكسر و الخفیف، سبک؛ خفة بالكسر سبکی. من باب ضرب و الخفیف أیضاً هو الذی فی طباعه ان یتحرک نحو المحيط. مهم‌ترین ویژگی‌های این بخش به شرح ذیل است:

### ۲-۱. تنوع مقولات مدخل‌ها

مدخل‌های این کتاب شامل لغاتی است که به نوعی با علم پزشکی ارتباط دارد از این‌رو مقولات متنوعی را در برمی‌گیرد. مثلاً اسامی بلاد و شهرها در این کتاب بارها ذکر شده و ارتباطشان با طب در آن است که گیاه دارویی یا میوه خاصی در آن شهر به عمل می‌آید، یا فلان اصطلاح در آن شهر به صورت دیگری تلفظ می‌شود، یا فلان غذای بیمار به طور دیگری در آن شهر طبخ می‌شود، یا اوزان اندازه‌گیری داروها در آن شهر به مقدار خاصی است، و یا نام آن شهر بارها در تعریف‌ها به کار رفته است. این ویژگی در کنار «تعاریف مفصل» (ویژگی بعدی) بحرالجواهر را از قالب «فرهنگ» به یک «دانشنامه» تبدیل کرده است. مهم‌ترین مقولات مدخل‌های این کتاب شامل موارد زیر است:

بیماری‌ها و حالات روحی مانند حیاء، حدیث النفس، حُب، سبه، عادت؛ اعضا و حواس بدن انسان؛ گیاهان دارویی؛ حیوانات که از گوشت، چربی، شیر، نیش، تخم آن‌ها و غیره در درمان بیماری‌ها استفاده می‌شود؛ اغذیه؛ رنگ‌ها؛ اوزان برای سنجش و اندازه‌گیری داروها به جهت حساسیت میزان آن‌ها در ترکیب مانند اوقیه، درم‌سنگ، طسوج؛ اوقات: زمان‌های اوج و حضيض بیماری‌ها، تب و غیره مانند بحران، ایام باحوریه، الحالة المتوسطة؛ ابزار، مانند قاروره، کبچه‌میل؛ بلاد و اماکن؛ کتب پزشکی، مانند صیدنه؛ اسامی

اطباء و حکما و شرح احوال آن‌ها، مانند ابونصر فارابی، جالینوس.

گاهی برخی از مدخل‌ها بی‌ارتباط با موضوع پزشکی به نظر می‌رسند، اما معمولاً آوردن آن‌ها به درک معنای مدخل‌های مرتبط با آن که اغلب در ادامه آمده‌اند کمک می‌کند، مانند «خنجر» که تفهیم مدخل «خنجری» را آسان می‌کند:

خنجر: سگین کبیر، فارسیه: دشنه.

خنجری: عظم غضروفی عریض تحت الصدر، طرفه الأسفل مائل الاستدارة. سمی به لمشابهة الخنجر.

## ۲-۲. تعاریف مفصل

اکثر معانی و تعاریف‌های این کتاب مانند دانشنامه‌ها شامل یک یا چندین جمله و حتی پاراگراف است، مانند مدخل‌های جالینوس، سورنجان، صبر، طبقات‌العین و غیره، و در مواردی منحصر به یک یا چند کلمه می‌شود مانند مدخل‌های خلیه، سجلاط، لعیب و غیره.

## ۲-۳. استناد به کتب مشهور طب و اقوال اطبا و حکمای پیشین

یکی از ویژگی‌های ممتاز این کتاب که آن را از دیگر فرهنگ‌های مشابه خود متمایز می‌کند، تکمیل و تثبیت معانی و مفاهیم اصطلاحات پزشکی از طریق استناد به ده‌ها کتاب پزشکی و گاه غیرپزشکی معتبر و مشهور و نیز اقوال و آراء پزشکان و دانشمندان پیشین آن است. مؤلف در مقدمه اثرش به این روش اشاره می‌کند و از کتاب‌های متعدّد مانند شفا، قانون و شروح آن، حاوی‌الکبیر، موجز و شروح آن، منهج، جامع، تقویم، ینابیع، نزهة‌الارواح و غیره نام می‌برد. استفاده نویسنده بحرالجواهر از منابع معتبر و موثق به این تعداد محدود نمی‌شود، وی از ده‌ها اثر ارزشمند دیگر نیز مانند آثارالبیاد، مفتاح‌الطب، عین‌الحیاء، التلویح، معانی‌القرآن، حیاة‌الحيوان، رسالة یوسفیه، حاشیة‌الکشاف، الإقناع، التهایة، اختیارات بدیعی، عجائب‌البلدان، اغراض‌الطبیة، ذخیره خوارزمشاهی، تهذیب‌الاسماء و غیره بهره گرفته است.

وی در مقدمه بیان می‌دارد که از نظرات طیبیان و عالمان متبحر، حتی به صورت شنیداری، مدد گرفته اما نام آن‌ها را ذکر نکرده است. در بحرالجواهر علاوه بر نام مؤلفان کتاب‌های یادشده، نام حکما و دانشمندان دیگری مانند ابن اعرابی، ابن بیطار، ابن زکریا، ابن سگیت، ابن ماسویه، ارسطو، امام فخرالدین رازی، الاپلاقی، بقراط، جاحظ، جالینوس، سدید کازرونی، شیخ نجیب‌الدین، القرشی، المبرد، محمد بن محمود آملی، مولانا نفیس و غیره نیز مشاهده می‌شود.

محمد هروی از میان کتاب‌های مورد استفاده خود به آثار ابن سینا و تفتازانی بسیار مراجعه کرده و بارها از ابن سینا با عنوان «شیخ» و از تفتازانی با عنوان «عالمه» یاد کرده است.

#### ۲-۴. بهره‌مندی از فرهنگ‌های عربی و عربی - فارسی

مؤلف علاوه بر استناد به متون پزشکی و گاه غیرپزشکی از چندین فرهنگ معتبر عربی به عربی مانند العین خلیل بن احمد فراهیدی، الصحاح جوهری، جمهرة اللغة ابن درید، المغرب مطرزی، قاموس اللغة فیروزآبادی و غیره، و همچنین فرهنگ‌های عربی به فارسی مانند دستور اللغة، مهذب الأسماء، تاج الأسماء، الصراح، مقدمه الادب زمخشری، کنز اللغات و غیره بهره گرفته است.

#### ۲-۵. آراستن مطالب کتاب به آیات قرآن و احادیث پیامبر و ائمه

از دیگر ویژگی‌های بارز بحرالخواهر آن است که شرح و تعریف‌های مداخل علاوه بر اقوال و آراء علما و حکما، با آیات قرآن (با عبارت «قوله تعالی» و «قال الله تعالی») و سخنان بزرگان دین مانند پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، امام حسن (ع) و غیره نیز همراه شده است. همچنین گاهی به برخی از اصطلاحات قرآنی، مانند «غرائیق»<sup>۱</sup> در مدخل «غرنوق»، نیز در ضمن تعریف‌ها اشاره شده است.

#### ۲-۶. نگرش انتقادی به آراء و اقوال اطباء و حکما

یکی دیگر از ویژگی‌های حائز اهمیت در این کتاب دیدگاه انتقادی مؤلف نسبت به نظرات و اقوال دیگر اطبا و حکماست. وی گاهی در خلال تعریف‌ها و توصیفات یک لغت و اصطلاح، به ذکر آراء مختلف درباره آن می‌پردازد و گاهی نیز آن را رد یا تأیید کرده و نظر خود را بیان می‌دارد. مانند

**المثلث:** هو الشراب المغسول. قال «محمد بن محمود الأملی» فی «شرح کلیات الإیلاقی»: «هو ما یتخذ من العصیر ثلاثة اجزاء و من الماء جزء واحد و یغلی الی أن یذهب الثلث یدلّ علیه قول «الشیخ» حتی یذهب ثلثه، فعمل من هذا أن ما ذهب الیه الأطباء أن المثلث هو ماء العنب إذا أغلی و أخرجت رغوته حتی یتقی منه الثلث و یذهب الثلثان. غلط؛ لأنّ المثلث بهذا الطریق دبس و رب عنب، و منشأ غلطهم المثلث الفقهی، فخلطوا المثلث الطبّی بالمثلث الفقهی، و قد استقصینا الکلام فیهِ فی «عین الحیاة» و هو کتابنا فی الأشياء المعمرة و المقویة للحرارة الغریزیة و المضعفة لها. (هروی، ۱۳۷۸: ۳۴۰).



در مورد فرهنگ‌های لغت نیز اشتباهات فرهنگ‌نویسان را در تعریف لغات متذکر می‌شود، مانند حفته: یک مشت چیزی که در کف دست گنجد و صاحب «صراح» فرموده که دو مشت و این غلط است. و مدخل‌های دیگری همچون برسام، السمع و فلیم نیز مورد انتقاد وی قرار گرفته‌اند.

## ۲-۷. به کار بردن اشعار و امثال

مؤلف در بعضی از تعاریف خود به اشعار فارسی و عربی (بدون ذکر سراینده‌گان آن‌ها) و امثال عربی استناد کرده است. اشعار فارسی مانند

الامراض المتعدیه: هی التي تتعدی من شخص الی آخر بالمجاورة کما قیل: شعر  
 به تو می‌رود هشت نوع از مرض  
 حذر کن ازو تا نیابی ضرر  
 جذام و برص، آبله سرخچه  
 و یا و جرب، مانیبا و بخر  
 (همان، ۳۴۰)

اشعار عربی نیز در مدخل‌هایی مانند عقاب (همان، ۲۷۱) و الوجع (همان، ۳۷۸) آمده است.

## ۳. ویژگی‌های لغوی بحرالجواهر

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد بحرالجواهر، برخلاف تصور اکثر منابع، فرهنگ عربی به عربی نیست و تعداد لغات فارسی آن محدود به چند لغت اندک نمی‌شود بلکه آمیزه‌ای است از عربی و فارسی و گنجینه‌ای از لغات کمیاب و ترکیبات بدیع که در نوع خود به‌عنوان یک متن منثور قرن دهم، بی‌نظیر و حائز اهمیت است. در ادامه به بیان این ویژگی‌ها با ذکر نمونه‌هایی از هرکدام پرداخته خواهد شد. در این بررسی ضمن استفاده از نسخه‌های چاپ حروفی و چاپ سنگی تهران، که بیشتر بدان اشاره شد، از دو نسخه خطی قدیمی (از قرن ۱۱ ق.) زیر نیز بهره برده شده است:

الف. نسخه شماره ۱۴۵۹/۳۱۹ اسناد کتابخانه ملی، کتابت: ۱۰۴۰ ق.

ب. نسخه شماره ۱۹۱۳۸-۹ اسناد کتابخانه ملی، کتابت: ۱۰۶۴ ق.

ارجاع نمونه‌های زیر به صفحات نسخه چاپ حروفی قم است که نسبت به نسخه چاپ حروفی تهران دارای امتیازهایی است. در ارائه شواهد، از پیکره غنی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی - فرهنگیار<sup>۱۱</sup> و کتابخانه دیجیتال نور<sup>۱۲</sup> مدد گرفته شده است.

در زیر ابتدا لغات شاذ و کمیاب فارسی به ترتیب الفبای فارسی و بعد از آن معادل‌های آن‌ها همراه با

شماره صفحه نسخه چاپی قم، بعد از علامت (/)، آمده است، مانند **کواره**: قرطال / ۳۰۶. اگر لغت فارسی مورد نظر در ترکیب و یا در میان جمله به کار رفته باشد بدین صورت نشان داده شده است: **کلاش** (متکرج: نان کره گرفته و ~ گرفته) ۳۴۰.

لغاتی که به دو صورت، با علامت (/)، آمده‌اند نشانگر تلفظ دیگری از آن لغت در دیگر نسخ چاپی یا خطی است، مانند **سفجه** / **سفجه**.

تعاریف لغات زیر در صورت امکان، از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های فارسی به فارسی، و سپس شواهد آن‌ها از متون منظوم و مثنوی، با ذکر منبع، ارائه شده است. مبنای گزینش تعاریف از فرهنگ‌های مذکور و شواهد آن‌ها، نخست وضوح و رسائی معنایی و سپس قدمت آن‌ها بوده است. از این‌رو از نظر موضوعی ترجیح بر متون پزشکی قرار گرفته است تا اصطلاحات این علم اعم از نوع بیماری‌ها، کاربرد گیاهان و داروها و غیره ملموس‌تر نشان داده شود.

### ۳-۱. لغات شاذ و نادر

یکی از ویژگی‌های مهم بحرالجواهر وجود تعداد بسیاری از لغات و اصطلاحات کمیاب در آن است. لغات گزینش شده زیر در متون دیگر یا کم کاربرد است و یا در متون کهن از قرن ۴ تا حدود قرن ۸ ق. به کار رفته و مطابق داده‌های بیکره‌های موجود زبانی، معمولاً کاربرد آن‌ها در همان قرن‌ها متوقف یا بسیار کم شده است. بعضی از این لغات ظاهراً شاهدهی در متون در دسترس ندارد و تنها در این اثر مشاهده می‌شود. در ذیل این‌گونه لغات اشاره شده است که شاهد متنی ندارند؛ مانند باها، سلطان‌مهره، کلاش، شیلر، میزره و غیره.

این‌گونه لغات در متن به چند صورت آمده‌اند: برخی معادل مداخل عربی یا در ضمن تعاریف فارسی آمده‌اند و عده‌ای در ضمن تعاریف عربی، با اشاره به فارسی بودن آنها و برخی دیگر خود در جایگاه مدخل قرار گرفته‌اند. لغات هرکدام از صورت‌های مذکور به شرح ذیل این‌گونه آمده است:

#### ۳-۱-۱. لغاتی که معادل مداخل عربی یا در ضمن تعاریف فارسی آمده‌اند:

**آب‌گردش** (خس: کاهو سرد و تر است ... متوم بود و مخدر، و ~ را نافع بود) ۱۵۴

«آب‌گردش - ظاهراً نوعی بیماری چشم که باعث جاری شدن اشک از چشم می‌شود...» (فرهنگ جامع زبان فارسی). «سیر و دور چرخ فرزند از پدر و می‌کند / آب‌گردش طفل اشک از چشم تر و می‌کند» (شهرت شیرازی به نقل از فرهنگ جامع زبان فارسی).

**انگورک‌توره<sup>۱۳</sup>: عنب‌الثعلب / ۲۷۴**

«انگورک‌توره - میوه گیاهی سرخ و گرد» (لغت‌نامه دهخدا). «عوسج ... را انگورک‌توره گویند و چون میوه او رسیده شود، روباه او را بخورد تا دیروقت خرطوم و پتغوز او به لون سیاه بود» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۴۹۹).

**بادآبله: الحمیقاء / ۱۴۵**

«بادآبله - آبله هلاک‌کننده و آن را بادآوله و باد لوطه نیز گویند. (قوام فاروقی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۰۱). «علت بادآبله آن بود که بر تن نقطه‌های سرخ پدید آید و اندر وی یکی بزرگ باشد مانده آبله‌ای که از سوختگی آتش خیزد» (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲۳۴).

**باها<sup>۱۴</sup> (باجات: معرب ~) ۶۳**

«باها: نوعی از طعام باشد که پاچه نیز خوانند. نوعی از طعام باشد که عربان باهه‌اش گویند، باجه معرب آن است» (لغت‌نامه دهخدا). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

**برغست: قنابری / ۳۳۱**

«برغست - آن گیاهی بود که خر بیشتر خورد و آن را به تازی قنابری خوانند، گلکی زرد دارد (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۹۱). «عصاره برغست کلف را و برش را بیزد» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۲۰).

**برماه: المثقب / ۳۴۰**

«برماه - مثقب و مته و آلتی مر درودگران را که بدان چوب و تخته را سوراخ کنند» (ناظم‌الاطباء). «بعضی مجبران استخوانی را کی بخواهند برید، به برماه سولخ کنند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۰۹). این لغت به صورت «برماه» نیز در متون آمده است: «این عضو را به برماه می‌سنبند و به تازی ثاقب گویند (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۴۴)

**تاتوره: جوز مائل / ۱۲۳؛ (اصل اللفاح: بیروج است و آن ~ باشد) ۳۸**

«تاتوره - گیاهی است از خانواده بادنجانیان ... حاوی ماده سمی و مخدر است. میوه آن در محفظه خارداری به درشتی یک گردو قرار دارد. برگ این گیاه مصرف دارویی دارد» (لغت‌نامه دهخدا). «در میان حلوا قدری تاتوره تعبیه کردند و به حامد دادند» (عوفی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۲۵۹): «جهت درد اعضا از مخدرات مانند بزربین و بیخ تفت و تخم تاتوره از هر یک به وزن عدسی تا نیم نخود مجوز است» (شیرازی، ۱۳۸۸: ۹۸).

**تغدیری (حباری... در حدیث آمده که حضرت رسالت (ص) گوشت ~ میل کرده‌اند) ۱۲۶**

«تغدیری (مأخوذ از ترکی) = هوبره: پرنده‌ای است بزرگ دانه‌خوار و حلال گوشت» (لغت‌نامه دهخدا). «تغدیری مرغی است به‌غایت تیزپرواز ... گوشت تغدیری به‌اتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۷۰۰).

## تنکار: لحام الذهب / ۳۲۹

«تنکار - داروئی باشد که طلا و نقره و مس و برنج و امثال آن را بدان پیوند کنند و آن معدنی و مصنوعی هر دو می‌باشد معدنی از چشمه برمی‌آید» (برهان). «سرمه، گلنار، تنکار زرگران راستاراست به آب مورد تر بسرشند و پشم پاره‌ای بدان آلوده کنند و بردارند» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۲۴).

**چگانی** (قاسر): آن است که از غایت جلا دادن عضو اجزای فاسده را ببرد مانند خربزه (~ ۳۰۲  
«چگانی - نوعی از خربزه که شیرین است و از شدت شیرینی و حلاوت چسبیده است و در شیراز چیز چسبیده را چگنی و چگنه گویند» (آندراج). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

**چنگک / چنگلک**<sup>۱۵</sup> (شیلیم: تخمی است که در میان غله افتد و آن را تلخ کند وی را ~ گویند) ۲۳۷  
این لغت در این معنا در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد.  
**خنجک** (بطم: هو الحبة الخضرا ... فارسیه ~ ۸۰): (الضرو<sup>۱۶</sup>: درخت ~ ۲۴۸؛ (محل: درخت ~ ۳۴۱  
«خنجک - درختیست که در کوه بود» (اسدی طوسی، ۱۸۹۷: ۶۵). «درختان ایشان ... : مازو و هلیله و زیتون و بلبل و بید و پده و خنجک و بیدانجیر و آنچه تهی ندارد از درختان» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۷۳).

**خِلقی** (أشتر: دریده چشم و اندکی [؟] این مرض ~ می‌باشد) ۳۵  
«خِلقی - منسوب به خلقت، طبیعی، مادرزاد، فطری» (لغت‌نامه دهخدا، از یادداشت‌های مؤلف). «آدم دو چیز بود طینت و روحانیت. طینت وی خِلقی بود و روحانیت وی امری بود» (میبدی، ۱۳۳۹، ج ۳: ۲۹۷).

**خوب کلان: بذرالخمخم / ۷۴**

«خوب کلان - بر وزن موی گشان، به معنی خوب کالا است که تخم بارتنگ باشد گویند این لغت هندی است» (برهان). «خبه ... به شیرازی شفتک ... و در هند مشهور به خوب کلان است ماهیت آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می‌باشد. (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۳۷۹).  
در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «اطراطیقوس»، به نقل از یادداشت مؤلف، «خوب کلان» و در نسخه خطی الف «جوبه کلان» آمده است.

**رودنگ: عروق أحمر / ۲۶۷؛ فوة الصبأغین / ۳۶۱؛ (خس الحمار: ~ کوهی) ۱۸۰**

«رودنگ - چوبی است که جامه بدان رنگ کنند» (فرهنگ رشیدی). «ثوب مُفوّئ: جامه به رودنگ رنگ کرده» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۳۱).

**روشنک: شاطل / ۲۲۵؛ غوشنه<sup>۱۷</sup> / ۲۸۶**

«روشنک: نام داروئی است مانند کمای خشک‌شده» (برهان). «شاطل ... به فارسی روشنک نامند ماهیت

آن دوانی است هندی ... به قدر باقلائی ... و پوست آن بسیار چین‌دار» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۵۳۸).

ریچار<sup>۱۸</sup>: ریصار / ۱۹۲

«ریچار - طعمی است که از جغرات پزند به هر رنگ که خواهند» (قوام فاروقی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۷۹)؛  
«ریچار - بر وزن دیدار، مطلق مرتباً را گویند عموماً و مرتبائی که از دوشاب پخته باشند خصوصاً و هر چیز را نیز  
گویند که از شیر گوسفند پزند به هر نحو که باشد» (برهان). «از مفردات آنچه ماده را لطیف کند و خداوند این  
علت را سود دارد ... بعضی سبزی‌هاست ... و بعضی ریچارها» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۲۷).

سبزگرا: الانقع / ۳۸

«سبزگرا / سبزگرا - با کاف فارسی ... به معنی سبز قبا است و آن مرغی باشد سبز به سرخی مایل و تاج‌دار  
و با تشدید رای قرشت هم به نظر آمده است» (برهان). «صرد ... مرغی است که به فارسی سبزگرا [گویند] ...  
و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۵۶۸).

سردارو (العلاوة): داروهای خشک کوفته که در مطبوخ کنند بعد از طبخ، وی را ~ نیز گویند) ۲۷۳

«سردارو - داروهای کوفته خشک که بر دوای مطبوخ ریزند» (لغت‌نامه دهخدا)، «تقوعات<sup>۱۹</sup> اصلاح‌اند در اوقات  
و ازمان ... خصوصاً هنگامی که تقویت نمایند آن‌ها را به سردارو» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۱۷۴).  
سفجه / سفجه (الحدج: ~ و بادنجان و حنظلی که صلب و سخت شده باشد) ۱۳۳؛ حزدم<sup>۲۰</sup> / ۱۳۶؛  
ضغبوس / ۲۴۹

«سفجه - خربزه خام نارس که کالک نیز گویند» (فرهنگ رشیدی). «در پالیز تفحص کردم. سفجه  
مژنگی یافتم» (بخاری، ۱۳۸۳: ۵۶).

سلطان‌مهیره (حجرالخمار: بعضی آن را ~ نیز گویند به سبب آنکه چون پادشاه با کسی در غضب شود آن  
مهیره به دست گیرد و نزدیک پادشاه رود غضب پادشاه تسکین یابد) ۱۵۳  
این لغت در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد.

سنگ‌شکن (قسب: خرما) ~ ۳۰۷

«سنگ‌شکن - نوعی از خرما» (فرهنگ رشیدی). «قسب ... اسم عربی حجازی تمر نخل خشک‌شده  
نیمرس است ... به فارسی خرما سنگ‌اشکن و به شیرازی قسبک نامند» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۶۹۲).

عروس در پرده (حبّ الکاکنج: ... و هو بزّی و بستانی و جبلی و يقال للبرّی ~) ۱۲۷؛ کاکنج / ۳۱۷

«عروس در پرده - دوایی است که آن را کاکنج گویند تخم آن را تا هفت روز هر روز هفت عدد هر زنی که  
بخورد هرگز آبستن نگردد» (برهان). «اهل مرو، کاکنج را «عروس در قبه» گویند و اهل ماوراءالنهر «عروس  
رزانی» و بعضی «عروس در پرده» گویند» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۵۷۶).

در برخی متون به صورت «عروسک پس پرده» نیز آمده است: «کاکنج ... معرّب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف به عروسک پس پرده». (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۷۲۵).

#### فرشتوک: خطّاف / ۱۸۳

«فرشتوک - بر وزن و معنی پرستوک باشد که عربان خطّاف گویند و به حذف کاف هم آمده است که فرشتو باشد» (برهان). «برآید در این درجه چیزی مانند گوسفند، سپید و در زیر او غباری سفید صافی و در میان او سار و فرشتوک می‌پرند» (تتکلوشا، ۱۳۸۴: ۸۹).

#### کاردی<sup>۲۱</sup> (الخوخ الاقرع: شفتالوی) ~ ۱۶۰

«کاردی - شفتالوی بزرگ دیررس، قسمی شفتالوی درشت و پرآب و خوش طعم دیررس که چون غالباً آن را نارسیده خورند ناچار با کارد بُرند» (لغت نامه دهخدا). «آن شفتالو که سست و آبدار بُود که دانه از گوشتش جدا گردد، او زودگوارتر است. و شفتالوی کاردی سخت‌تر است و جوهرش غلیظتر و دیرگوارتر است.» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۱۲۸).

#### کبچه‌میل (فرقیه<sup>۲۲</sup>: سر ~ ۲۹۱)

«کبچه‌میل / کفچه‌میل - میلی است سرپهن که پزشکان و جراحان بدان غده‌های خُرد و امثال آن را بردارند» (لغت نامه دهخدا، از یادداشت‌های مؤلف). «آن را کی طیب خواهد کی پلک چشم او بازگرداند ... کفچه‌میل بر پشت چشم نهادن و فروبردن تا چشم به‌رفق بازگردد» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۳۹)؛ «ازجمله بیماری‌های خاصه پلک، یکی بُرد است ... پلک را از پهنا بشکافند به مبضع و بُرد را به کفچه‌میل بردارند» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۱۷).

#### کچله: اذراقی<sup>۲۳</sup> / ۲۸

نک: کچوله (در همین مقاله)

#### کچوله: قاتل‌الکلب / ۳۰۱

«کُچوله - اسم فارسی اذراقی است ... گیاهی است ... که چندین گونه دارد و همه قی‌آور و ملین هستند ... دارای دانه‌های با طعم تلخ و سوزانی هستند» (لغت نامه دهخدا). «مرگ موش در طبیعتش کار مفرّح یاقوتی می‌کند و کچوله در ذایقه‌اش تأثیر قرص لیمو دارد» (نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۳۷).

این لغت به صورت‌های «کچله» و «کوچوله» نیز در متون به کار رفته: «اگر اذراقی، که «کچله» نامند، به گوشت آغشته نمایند و در جایی گذارند که شیر و پلنگ و گرگ و شغال و امثال آن‌ها بخورند بمیرند» (نوری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۳۸)؛ «در سموم محرّکه اعصاب: سموم مذکوره عبارتست از کوچوله و جوهر آن (استریکنین) و اسید پروسیک و ذراریج» (ناصرالحکما، ۱۳۹۰: ۲۰۰).

**کراویه** (قردمانا: بعضی گویند که ~ ی کوهی است) ۳۰۶

«کراویه / کراویا - زیرهٔ رومی باشد و آن را نانخواه نیز گویند» (برهان). «گندم گرم و تر است ... مصلح وی کراویه است» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۷۹).

**کلاش** (متکزج: نان کره گرفته و ~ گرفته) ۳۴۰

«کلاش - کپره، کپک، کفک، کره» (لغت نامهٔ دهخدا). شاهد متنی برای این لغت در این معنا یافت نشد.

**کنگزرد** (تراب: صمغ ~ است) ۹۲

«کنگزرد - صمغ مترشح از کنگر که اثر قی آور شدید دارد» (لغت نامهٔ دهخدا). «اگر دانی که خلط سرد است به قی کردن مشغول باشی ... اگر نیاید، کنگرز و جوزالقی و بوره با وی یار کنی.» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۵۶۹).

**کواره**: قرطال / ۳۰۶

«کواره - خانهٔ زنبور عسل» (فرهنگ رشیدی). «الاری - بقیت انگبین که در کواره مانده بود» (تقلیسی، ۱۳۵۰، ج ۳: ۱۸۲۴).

**لاکچه** (لاخشه: ~ یعنی تتماج) ۳۲۷

«لاکچه - تتماج باشد و آن آشی است معروف» (برهان). «بدانک گوشت و هریسه و عصیده و ماهی و لاکچه ... هیچ نشاید خوردن بدین علت چی آماس را صلب گرداند» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۴۴۳).

**لاغیه** (جشمیزک: چشم خانه است و بعضی گویند ~ است) ۱۱۶

«لاغیه - بر وزن بادیه، نباتی است و آن را گلی باشد مانند گل شبت و زنبور عسل گل آن را خورد و چون برگی یا شاخی از آن جدا کنند شیر بسیاری از وی برآید» (برهان). «بتوع و شبرم و عشر و لاغیه قوی ترند، از خوردن شیر آن، حرارت و تاسه و اسهال بسیار پدید آید» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۳۰).

**نازبو**: الشاه اسفرغم / ۲۲۶

«نازبو - یعنی ریحان» (فرهنگ رشیدی). «ریحان که به نازبوی مشهور شده معتدل است» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۱۴۶).

**مانیا** (الأمراض المتعدّية: ... جذام و برص آبله سرخچه / وبا و جرب ~ و بخر) ۴۹

«مانیا - قسمی از جنون و دیوانگی» (ناظم الاطباء); «کابوس علتی است که مردم چون در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینهٔ اوست و او را می فشارد ... این علت مقدمهٔ صرع باشد، یا مقدمهٔ سکت، یا مقدمهٔ دیوانگی که آن را مانیا گویند» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۸۱).

مشنگ: خرفی / ۱۵۳؛ الخلر / ۱۵۷؛ (کرسنه: ~ گاوی) ۳۲۰

«مُشَنگ - نوعی از غله است، کرسنه، گاودانه، خرفی» (لغت‌نامهٔ دهخدا). «فصل سومین در مالیخولیا ... و علاجش اینکه ریخته شود بر سر او روغن بنفشه ... و غذا مزوَرهٔ مشنگ یعنی بنوماش به روغن بادام» (کشمیری قادری، بی‌تا: ۹۴).

موری (بربخ: ~ آبخانه و در طب عبارت است از وریدی که از کلیه به عنق مثانه متصل شده) ۶۹  
«موری - بر وزن غوری، به معنی راهگذر آب باشد» (برهان). «مجرای منی ... نوع جرم آن نه از نوع جرم خایه است و همچون موری‌ای است میان خایه و بن قضیب نهاده و به تازی آن موری‌ها را اوعیة‌المنی گویند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۸).

هزاربندک: عصاء‌الزاعی / ۲۶۸

«هزاربندک ← هزارجشان» (لغت‌نامهٔ دهخدا): «هزارجشان - تاک صحرایی باشد و آن بسیار بلند می‌شود و بر درخت‌ها می‌پیچد و معنی آن هزار گز است چه جشان به معنی گز باشد» (برهان). «عصی‌الرعی ... لغت عربی است ... در جداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند ... و به فارسی کسته و هزاربندک» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۶۰۸).

هزارخانه (حفج: ~ که با شکنبه می‌باشد) ۱۳۸؛ (قطنه: الّتی تَکون مع الکروش، فارسیها ~) ۳۱۰

«هزارخانه - هزارالا، سی‌تو، هزارتو، قسمتی از احشای گیاه‌خواران مانند گوسفند و گاو که چندین لا دارد و غذا پس از نشخوار وارد آن می‌شود؛ شکنبهٔ گوسفند» (لغت‌نامهٔ دهخدا). شاهد متنی برای این لغت در این معنا یافت نشد.

یلمه (مسحوط<sup>۲۴</sup>: آن است که گوسفند را ~ کنند) ۳۴۸

«یلمه کردن (ترکی) - پاکیزه کردن بزغاله از موی جهت بریان کردن» (لغت‌نامهٔ دهخدا). «بیارند چهار کله و پاچه آن مقدار که خواهند و به آب گرم یلمه کنند پاک و به آب سرد بشویند و خشک کنند و به آتش دارند» (باورچی بغدادی، ۱۳۶۰: ۱۲۹).

### ۳- ۱- ۲. لغاتی که در معانی عربی با اشاره به فارسی بودن آن آمده‌اند:

گاهی پس از معانی و تعاریف عربی مدخل‌ها به معادل فارسی آن‌ها، با ذکر «فارسیه» یا «فارسیته» و «فارسیها» اشاره می‌شود. در پژوهش حاضر به نمونه‌های کمیابی از این دست لغات برخوردیم که اغلب در پیکره‌های زبانی موجود یا شاهی برای آن یافت نشد و با به‌ندرت یک یا دو شاهد از آن دیده شد. در



فرهنگ‌های در دسترس نیز یا مدخل نشده و یا بدون شاهد آمده است. به کار رفتن این دسته از لغات نشان‌دهنده به‌کارگیری آن‌ها توسط اهل زبان در آن عصر در یک حوزه جغرافیایی خاص است.

آلک (اشنه: هی قشور دقیقه لطيفة تلف علی شجر البلوط و الصنوبر و الجوزة ... فارسیها ~ و دوالک) ۳۷.  
«آلک - آله، اشنه، دوالک» (لغت‌نامه دهخدا) نک: دوالک در همین مقاله. شاهد متنی برای این لغت در این معنا یافت نشد.

اکرا (اطریه: يطلق فی الطب علی الطعام الذی ... فارسیها ~) ۳۹؛ رشیدیه / ۱۸۶  
«اکرا - نوعی از آش آرد» (برهان). «اگر به‌جانب بغرا کشد دلهم شاید / که بوی قلیه ز اکرا و نان نمی‌آید» (صوفی هروی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

چادریه (الثرب: شحم رقیق قد غشی الکرش و الأمعا... فارسیه ~) ۱۲۲  
«چادریه - پیه نازکی چون پرده‌ای که شکمبه و امعاء را پوشانیده است» (لغت‌نامه دهخدا). «مفرداتی که مطلقاً برای رفع گرفتگی‌ها سودمند می‌باشند عبارتند از: آرغیس ... برای رفع گرفتگی‌های کبد و طحال و کیسه صفرا ... ورد احمر ... برای چادریه (ماساریقا)» (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۲۸). شاهد متنی کهن برای این لغت یافت نشد.

چرچه (شکاعی: نبت یتداوی به، فارسیه ~) ۲۳۴  
«چرچه / چرچه - گیاهی است باریک از داروها و آن را باب سنجاب و آفتاب‌پرست نیز گویند» (لغت‌نامه دهخدا به نقل از منتهی‌الارب). «شکاعی ... به فارسی بادآورد گویند و ... نیز به فارسی آن را چرچه گویند» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۵۵۰).

چنگالی (حیس: حلوا تتخذ من السمن ... فارسیه ~) ۱۷۲  
«چنگالی - طعامی که چنگال نیز گویند» (ناظم‌الاطباء). «چنگال - نان گرمی را گویند که با روغن و شیرینی در یکدیگر مالیده باشند» (برهان). «بعد از آن بکسمات و خرما و روغن آوردند و چنگالی کردند و آن را قسط ساختند» (فتوت‌نامه، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

خرگوشک (الخمخم: نبات: فارسیه ~) ۱۵۸  
«خرگوشک - نام گیاهی ... هست دوائی قابض و دفع اسهال کند» (برهان). (نک: زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۱۳). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

خوره‌باد (آکله: هی تعفن و تأکل، يعرض فی الاعضا، فارسیتها ~) ۱۶  
شاهد متنی برای این لغت یافت نشد و در فرهنگ‌های در دسترس نیز، به‌جز مهذب‌الاسماء (زنجی

سجزی، ۱۳۶۴: ۶)، نیامده و در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «آکله» به آن اشاره شده است. «آکله» در فرهنگ‌ها به معنی نوعی زخم است که بر اندام افتد و گوشت را خورد.

**دوالک** (اشنه: هی قشور دقیقه لطيفة تلتف علی شجر البلوط و الصنوبر و الجوزة و لها رائحة طيبة...)

فارسیها آلك و ~) ۳۷

«دوالک - دواله، دوالی، نوعی از اشنه» (ناظم‌الاطباء). «اشنه... به تازی اشنه و به پارسی کروش‌بانه و دوالک و کرباسو» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۲۳) و «أشنة به معنی اشنان است که بدان رخت و جامه شویند و نام دارویی هم هست خوشبوی که آن را دواله می‌گویند» (برهان).

**زرک**: اترار ۲۱/؛ (انبرباریس: یدفع الصفرا جدا... فارسیه ~) ۵۳

«زرک - به کسر اول و ثانی... زرشک را گویند» (برهان). «شاه‌توت و زرک و انار آب‌گرفته صاف سازند و در آفتاب گذارند که قوام پیدا سازد» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۵۴).

**سنگ‌اشکنک** (القطاة: طیر، يقال له بالفارسیة ~) ۳۰۹

«سنگ‌اشکنک - نام مرغ سنگ‌خوار که قطا قطا آواز می‌کند» (ناظم‌الاطباء). «قطا... جمع آن قطاة... به فارسی سنگ‌خوار... و نواب‌علوی‌خان مرحوم نوشته‌اند توهم نموده کسی که آن را سنگ‌اشکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که به فارسی اسفورد نامند» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۶۹۹).

**سیرپیازک** (الأسقوردیون: هو الثوم البری، فارسیه ~) ۳۳

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد. در فرهنگ‌های در دسترس نیز نیامده، اما در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «اسقوردیون» به نقل از همین کتاب آمده است. «اسقوردیون: به ضمّ اول... سیر صحرائی است... و از جمله اجزای تریاک فاروق باشد» (برهان).

**سیره** (اطراغولیدیطس: طیر، يقال له بالفارسیة ~) ۳۹

«سیره - پرندۀ ای است از جنس گنجشک و مانند جل و بلبل خوش‌آواز است» (برهان). «در دوا‌ی اسبی که پای او سوده و کوفت یافته باشد، روغن سیره و مغز گاو و دنبۀ گوسفند در هم بگدازد بدان طلا کند صحت یابد» (معین نخشی، ۱۳۸۷: ۳۲۴).

**کژدمه** (داحس: ورم حار يعرض بالقرب من الأظفار... فارسیه ~) ۱۶۴

«کژدمه - نام ورمی است به سرخی مایل و آن در اطراف ناخن پیدا می‌شود» (برهان). «داحس یعنی

کژدمه و آن روئیده بود نزدیک ناخن که مایل باشد به سرخی و درد عظیم کند.» (هروی، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

**کفگیرک** (الدبيلة: کل ورم... و قيل هی دمل کبیر ذو افواه کثیرة فارسیها ~) ۱۹۴

«کفگیرک - دمل بزرگ و دردناک زیرپوستی که از چند نقطه سر باز می‌کند و چرک از آن خارج می‌شود» (لغت‌نامهٔ دهخدا). «و از قروح غیرغایره بعضی آن بُود که ماده و محل آن عفن باشد و پهن باز می‌شود ... و بعضی را باشد که سوراخ بسیار پدید آید و آن را کفگیرک خوانند» (بهاءالدوله، ۱۳۸۷: ۳۳۳).

**کناک** (الزحیر: حركة من الأمعاء المستقیم لدفع ... فارسیه ~) ۱۹۴

«کناک - بر وزن مغاک، پیچش شکم را گویند و به عربی زحیر خوانند و به معنی درد شکم نیز گفته‌اند» (برهان). «زحیر یعنی پیچش ... و به فارسی کناک گویند و آن حرکتی است غیر طبیعی از معای مستقیم برای دفع فضله» (ناظم جهان، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۷۴).

**لاخشه** (اطریه: ضرب من الطعام یقال لها بالفارسیه ~) ۳۹

«لاخشه - به معنی لاخته است که نوعی از آش آرد باشد گویند آش تتماج است» (برهان). «جفنه لاوکی است که عرب در آنجا مثل لاخته و رشته و چنگال و دیگر انعام طعام خورند» (قمی، ۱۳۱۳: ۲۷۵).

**ناخن دیو** (اخفارالطیب: هی اقطاع صدفیة فی مقدار الظفر ... فارسیه ~) ۴۰

«ناخن دیو - نوعی از صدف شبیه به ناخن که بوی خوش دارد» (فرهنگ رشیدی). «حلزون ... جانوری است چون کرمی اندر میان تره و گیاه گردد و بر پشت او صدفی پدید آید ... آن صدف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۴۷).

### ۳-۱- لغات شاذی که خود مدخل شده‌اند:

**آبگون / ۱۵**

«آبگون - نشاسته» (فرهنگ رشیدی). «آبگون نشاسته است» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۷۴۳).

**بادشنام / ۶۵**

«بادشنام - به ضم دال، سرخی مفرط که از غلبهٔ خون بر رخ و سایر اندام ظاهر شود و سرخ‌باد نیز گویند و گفته‌اند که آن مقدمهٔ جذام است و در اصل باد دشنام و باد دژنام یعنی زشت نام. چه، دش و دژ بالضم در لغت فرس به معنی زشت آمده است» (فرهنگ رشیدی). «باددشنام، سرخی است که بر روی و بر اطراف پدید آید همچون لون جذام، و اندر زمستان بیشتر باشد» (جرجانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۳۸).

**بارنج / ۶۵**

«بارنج - نارجیل» (ناظم الاطباء).

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد اما در برخی از فرهنگ‌ها مدخل شده است. در مخزن‌الادویه نیز به همین گونه آمده است. (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۹۱۱).

## بیش / ۸۸

«بیش - نام بیخی است مهلک و کشنده» (برهان). «بیش زهری است و بدان که زهرها اگرچه بسیار است، به جنس که باز جمله آبی اصلش سه است» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۶۹).

## تامول / ۹۱

«تامول - بر وزن شاقول، برگي باشد که آن را در هندوستان با فوفل و آهک خورند و لبها را بدان سرخ سازند» (برهان). «تامول را اهل زمین هند تنبول گوید و برگ او به برگ توت مشابهت دارد» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۱۶۷).

## جلیوب / ۱۱۷

«جلیوب - گیاهی باشد که بر درخت پیچد و به عربی عشقه خوانند و جبل المساکین هم گویند» (برهان). «جربوب: جلیوب است» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۹۲۰).

## دهمست / ۱۷۲

«دَهَمَسْت - درختی است چون بسوزند بوی خوش دهد و در زمستان و بهار سبز باشد و به عربی غار گویند» (فرهنگ رشیدی). «باب هشتادوششم: در افگندن برگ دهمست در شراب تا گرمی شراب خوش شود و سودمند گردد از بستن بول و درد معده» (ورزنامه، ۱۳۸۸: ۶).

## رهشی / ۱۹۱

«رَهْشِي - رهشه باشد که ارده کنجد است و آن گرم و تر و غلیظ بود» (برهان). «اگر انزروت یا زرنیخ مصعد را به رهشی بمالد و به گوشه خانه بنهد، هر موش که بخورد، بمیرد» (تقلیسی، ۱۳۳۶: ۳۷۷).

## سندهان / ۲۲۰

«سندِهان - عود هندی را گویند طبیعت آن گرم و خشک است» (برهان). «سندهان عود هندی است» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۹۳۸).

## هزارچشان - هزارچشان / ۳۸۴

«هزارچشان - تاک صحرایی باشد و آن بسیار بلند می شود و بر درختها می پیچد و معنی آن هزار گز است چه چشان به معنی گز باشد» (برهان). «هزارچشان بیخ رز سپید کوهی است، ادرار بول آزد و سختی سپرز بنشاند» (موفق هروی، ۱۳۴۶: ۳۴۱).

**۳-۲. به‌کارگیری لغات گویشی هروی**

از آنجا که مؤلف بحرالجواهر، هروی بوده برخی از واژه‌های گویشی مختص منطقه هرات را در کتاب خود به کار برده است. این لغات با اشاره به ریشه هروی آن‌ها در فرهنگ‌هایی که در این زمینه نگاشته شده‌اند همچون مقدمه فرهنگ علی صفی، فرهنگ فارسی هروی، زبان فارسی افغانستان (دری) و فارسی ناشنیده و غیره ضبط شده‌اند. این دسته از لغات در این کتاب، که در حوزه گویش هروی تألیف شده است، برای پژوهشگرانی که در این حوزه تحقیق می‌کنند حائز اهمیت است. برخی از این واژه‌ها فقط در متونی دیده می‌شود که در حوزه گویش هروی نگاشته شده است و برخی در متون دیگری است که اغلب در حوزه‌های جغرافیایی نزدیک به هرات مانند سیستان به رشته تحریر درآمده‌اند. از این رو لغات مذکور در دو گروه ارائه می‌گردد:

**۳-۲-۱. لغاتی که در متون حوزه گویش هروی دیده می‌شود:**

دولانه: الزعرور / ۱۹۶؛ عیزران / ۲۷۷

«دولانه - میوه‌ایست شبیه به سیب کوچکی و آن در باغ و صحرا هر دو به هم می‌رسد و رنگش سرخ می‌شود و لذتش مانند آلوی رسیده می‌خوش می‌باشد و یک عدد خسته دانه دارد» (برهان). نیز (نک: انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۴۷۷؛ رواقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۸۸۸). «بهی بر دولانه و سیب پیوند می‌شود ... چون بهی را بر دولانه پیوند نمایند سال‌ها می‌ماند» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۳۱ و ۲۳۲). این لغت در زبان تاجیکی نیز به کار می‌رود.

شلیبر (فرسک: هو نوع من الخوخ، فارسیه: ~) ۲۹۰

«شلیبر / شلیل - نوعی از شفتالو که بعضی تمام سرخ و بعضی تمام سفید و بعضی زرد و بعضی ملون می‌باشند» (فرهنگ رشیدی). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۵۳؛ فکرت، ۱۳۷۶: ۱۳۹). شاهد متنی برای آن یافت نشد اما در برخی از فرهنگ‌ها مدخل شده است.

کلیز (نحل: ~ عسل حرام است و عسل حلال) ۳۴۷

«کلیز - به معنی زنبور باشد» (برهان). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۵۸). «چون خواهند خانه کلیز را در زمستان به آفتاب برند در آخر عقرب نقل نمایند» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۷۶).

گاز (ارجوحه: هی جبل مثنی یعلق و یقعد علیه ... فارسیها ~) ۲۷

«گاز - ریسمانی باشد که در ایام عید و نوروز از شاخ درخت و امثال آن آویزند و زنان و کودکان بر آن نشینند و در هوا آیند و روند» (برهان). نیز (نک: انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۷۸۰؛ رواقی، ۱۳۹۲، ج ۲:

۱۴۷۶). «گاه مردان و زنان و کودکان بر آن تخته نشینند و آن را بجنبانند و آن را در فارسی گاز گویند» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۵۰).

#### نان کلاغ (بزرالخبازی: تخم ~) ۷۵

«نان کلاغ - به فتح کاف، رستنی باشد که در زمین‌های نمناک روید و بعضی گویند اقحوان است و آن را به عربی خبز الغراب خوانند.» (برهان). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۶۱). «خبازی ... به فارسی نان کلاغ و پیژک و خيرو و ... در مازندران گیاه آن را نحیلک و به شیرازی خطمی کوچک نامند.» (عقیلی خراسانی، ۱۹۷۶: ۳۷۵).

### ۳-۲-۲. لغاتی که در متون حوزه‌های جغرافیایی نزدیک به هرات مانند سیستان دیده می‌شود:

#### بجند: غملول<sup>۲۵</sup> / ۲۸۵

«بَجَند / پَجند - برغست، گیاهی باشد خودروی شبیه به اسفناج که در آش‌ها داخل کنند و آن بیشتر در میان زراعت و کناره‌های جوی آب روید» (برهان). نیز (نک: قاسمی، ۱۳۹۹: ۳۸). «قنابری ... را ورغست گویند و اهل سیستان بجند گویند» (کاسانی، ۱۳۵۸: ۲۶۹/۱); «الغملول: بجند، نباتیست» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۴۴).

#### تکه (التیس: بالفتح، ~ یعنی بز نری که بز ماده را آبستن کند) ۱۰۲

«تکه - بزى را گویند که سرکرده و پیشرو گله گوسفندان باشد و بز نر را نیز گفته‌اند» (برهان). نیز (نک: انوشه و خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۲۸۳؛ رواقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۴۸۸). «تیس: گشن‌بز، نه‌از، تکه» (زمخسری، ۱۳۸۶: ۷۳). این لغت در زبان تاجیکی نیز به کار می‌رود.

#### گاوگوزن (ایل: فارسیه گوزن. وی را نیز ~ گویند) ۶۱

این لغت در فرهنگ‌های در دسترس نیامده، ولی در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از همین کتاب، ذیل مدخل «اَیَل / اَیَل» و «گوزن» آمده است. در کتاب صیدیه، به صورت «گاوکو» آمده و چیزی مانند گاو کوهی معرفی شده است. (نک: هروی، ۱۳۶۳: ۳۹). «آن امیر در گوشک بود گاوگوزن به در آن حصار آمد سُرود در می‌زد» (سورآبادی، ۱۳۳۸، ج ۱: ۳۵۱).

این لغت در فرهنگ فارسی هروی به صورت گاوگاوز (göwgöwaz) آمده است (نک: فکرت، ۱۳۷۶: ۱۶۲).

#### ناجو (الصنوبر: درخت ~) ۲۴۵

«ناجو - کاج است و به عربی صنوبر خوانند» (برهان). نیز (نک: فکرت، ۱۳۷۶: ۱۷۷). «ناجو چندان لطافت و میمندی ندارد» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۸۰); خم بُود گر قد من پیش رخ او چه عجب / بهر تعظیم گلستان شده ناجو کج و راست (لامع، ۱۳۶۵: ۱۶۰).

## ۳-۳. ترکیبات بدیع

در این دانشنامه ترکیباتی دیده می‌شود که برخی از آن‌ها برای اولین بار در این متن آمده‌اند و حتی در فرهنگ‌ها نیز مدخل نشده‌اند مانند «روی‌خاره»، «شهرباش»، «بسیارزاد» و غیره. برخی دیگر نیز در پیکره‌های موجود زبانی شاهد متنی ندارند و برخی دیگر نیز به ندرت به کار رفته‌اند. مانند

استخوان‌بست (جبر: ~ و بسته‌شده. جبار عبارت است از لوح‌هایی که بر شکسته بندند) ۱۱۱

«استخوان‌بست - جیره، جبر: چوب‌هایی که بدان استخوان شکسته را بندند» (لغت‌نامهٔ دهخدا).

بسیارزاد: مُسن / ۳۴۹

بیابان‌باش (اعراب: مردم تازی ~) ۲۶۵

بیمارگین: مسقام / ۳۴۹

«زینب دختر پیغامبر - علیه‌السلام - وفات کرد و او زنی بیمارگین بود» (خوارزمی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۸۹۰).

ترنجیدگی (شنج: در کشیدگی و ~) ۲۳۵

«ترنجیدگی / ترنجیدگی - سخت درهم‌کشیدگی و فشرده‌شدگی، درشت‌گشتگی و دارای چین» (ناظم‌الاطباء). «با هرکه آسیب می‌زنی رنگ آن کس برمی‌گیری، در کوه می‌نگری ترنجیدگی او در تو پدید می‌آید و در سبزه ... لطافت در تو پدید می‌آید» (بهاء‌اولد، ۱۳۳۳، ج ۱: ۴۲۹).

پاخاره (قیشور<sup>۲۶</sup>: سنگ ~) ۳۱۶

دریده‌چشم (أشتر: ~ و اندکی [؟] این مرض خلقی می‌باشد) ۳۵

این لغت در فرهنگ‌های فارسی شوخ‌چشم و بی‌حیا معنا شده است اما با توجه به معنی «اشتر» دریده‌چشم کسی است که پلک چشم او دریده و برگردیده باشد. (نک: لغت‌نامهٔ دهخدا).

روی‌خاره: بثوراللبنیه / ۶۷

این لغت در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد. «بثوراللبنیه» در لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل مدخل «لبنیه»، به معنی نوعی از بثره بر ظاهر تن آدمی است. با توجه به توضیحات پاورقی کتاب نه‌ایة‌الأرب این مرض نوعی جوش‌های برجسته باشد که بر روی بینی و صورت ظاهر می‌شود. (نک: نویری، ۱۹۳۳، ج ۱۱: ۲۶).

سفتگی (صفاقة: ~ و پختگی جامه): ۲۴۳

«سفتگی / سفتگی - محکمی، قرصی، ریزبافتی» (لغت‌نامهٔ دهخدا، از یادداشت‌های مؤلف). «طیلسانی از طی لسان ظاهر و مبین. بانی روسی از غایت سفتگی و همواری چون کلمات عبدالله انصاری» (نظام قاری،

شهرباش (عرب: گروهی مردم تازی ~) ۲۶۵

فشارش (صُغَط: سختی و تنگی و ~) ۲۴۹

«حجاب را از آماس حدبه فشارش بُود ... و سرفه بی‌نفت بُود» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۵۵).

گره‌چشمی: زرقة / ۱۹۵

«گره‌چشمی - کیودی چشم و ازرقی چشم» (ناظم‌الاطباء). «سیاهی طبقة عنبی و سرخی و کیودی به

گرمی نشان دهد و گره‌چشمی و کیودی بر سردی» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۳۲).

گرین (الجرب: گر و ~ شدن) ۱۱۳

شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

ماهیانه (الصحناء بالفتح و الکسر، الصبر و هو بالفارسیة ~) ۲۴۱

«ماهیانه - به معنی ماهیابه هم آمده است و آن نان خورشی باشد که از ماهی سازند» (برهان). «آن را کی

ضعیفی شهوت از پس بیماری‌های دراز پدید آید ... سنگین سفرجلی و میبه باید داد و ماهیانه شهوت را

بجنباند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۳۴).

### ۳-۴. گونه دیگر بعضی از لغات

گاهی گونه‌ها یا صورت‌های دیگری از لغات در این کتاب دیده می‌شود که از نظر تحولات و دگرگونی‌های

آوایی یا رسم‌الخط قابل بررسی هستند. مانند

آرک (الثثة: عمودالأسنان، فارسیه ~) ۳۲۸

آرک گونه دیگر آروک. «آروک - لته» (فرهنگ جامع زبان فارسی). «تدبیر آسان برآمدن دندان کودک آن

است کی آرک او را یعنی آن موضع را کی به رستن‌گاه دندان است به چیزهای نرم و چرب می‌مالند چون پیه

بط و پیه مرغ» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۹۱).

گونه اصلی این لغت «آروک» است که در متون به صورت‌های «آروگ»، «اروک» و «أرُج» به کار رفته

است. (نک: فرهنگ جامع زبان فارسی ذیل مدخل «آروک»). «نام این دارو سورینجان است و نیک منفعت

کند، درد دندان را بنشاند و آروک را سخت کند و خوره بازدارد» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۳۰۲).

آلوبالو (نیشوق، بالفتح ~) ۴۶۴

آلوبالو گونه دیگر آلبالو. «گیلاس در منفعت و کیفیت و مضرت و دفع مضرت حکم آلوبالو را دارد»

(ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۲۳۱).

آویشه (سعتر: پودینه کوهی؛ وی را ~ نیز گویند) ۲۰۹



«آوبشه گونه دیگر آوبشن، گیاهی از طایفه بادرنجبویه و محزک مانند نعناع و به واسطه کافوری که دارد معطرست» (ناظم‌الاطباء). «آوبشه خوری چو نیم مثقال / بیرون بزد از تن تو بلغم» (هروی، ۱۳۸۲: ۱۶۰).

اسراش: اسقولوس / ۳۸

«اسراش / اسراش گونه دیگر سریش - رستنی باشد که در سبزی و تازگی بیزند و با ماست بخورند و بعد از رسیدگی خشک کنند و آرد سازند و کفش‌گران و صحافان چیزها بدان چسبانند» (برهان). «اهل مصر برگ موز را از درخت باز کنند و به اسراش به هم پیوندند و عطاران و پیلوران انواع ادویه در او فروشد» (کاسانی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۵۴۷).

انبور (کلبتان: ~ آهنگران) ۳۲۳

انبور گونه دیگر انبر. «آن مهره را به جای خویش بازبری به آلتی مانند کلبتین و انبور که سر وی دراز بود به گلو فروکنی و پایان انبور بازکشی تا آن سر انبور بر مهره افتد و به جای بازپردش» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۰۲).

پرزه (خمل‌المعدة: ~ وی) ۱۵۹

«پرزه گونه دیگر پرز - کرکی که در روی پاره‌ای پارچه‌ها مانند ماهوت و مخمل و جز آن می‌باشد» (ناظم‌الاطباء). «این جشنگی دروغ را رطوبتی لزج بود کی به پرزه معده اندرمانده بود صفرای یا بلغانی یا سودایی» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۳۸۴).

جاویده (حنطة: گندم ... ~ وی گزیدگی سگ دیوانه را مفید است) ۱۴۶

«جاویده - آنچه جویده شده» (لغت‌نامه دهخدا).

چوزه (لقلق: اگر خون سی وی را بر بدن مجذوم بمالند نفع تمام دهد) ۳۳۱

چوزه گونه دیگر جوجه

چوزه (غبه: سی عقاب) ۲۸۰

چوزه گونه دیگر جوجه

خوبه کلان (الأطراطیقوس: ~ است و هو نبات معروف بالحالبی) ۳۹

خوبه کلان گونه دیگر خوب کلان. نک: خوب کلان (در همین مقاله بخش «۳- ۱- ۱»).

خورسندی: سلوان / ۲۱۶

خورسندی گونه دیگر خورسندی.

روشویه (الغمره بالضم: مركبة یجلو الوجه و بییضه، فارسیها ~) ۲۸۵

«روشویه گونه دیگر روی شویه / روی شوی / روشو - نوعی از سفیدآب که با آن صورت را می‌شویند»

(ناظم‌الاطباء). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

**شانه‌سرک: هدهد / ۳۸۳**

«شانه‌سرک گونه دیگر شانه‌سر / شانه‌به‌سر - هدهد» (لغت‌نامه دهخدا). «الهدهد: شانه‌سرک» (ادیب کریمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۷۰).

**ماه‌فرین (جدوار: اصول تشبه السعد، ائقل و اصلی منه ... فارسیه ~) ۱۱۲**

«ماه‌فرین / ماه‌فروین گونه دیگر ماه‌پروین - گیاهی است از تیره زنجبیل‌ها ... ساقه‌های زیرزمینی این گیاه معطر است و مانند دیگر ادویه معطر در اغذیه برای خوشبو ساختن و تقویت به کار می‌رود» (لغت‌نامه دهخدا). «ازاله ثقل سمع به چیزهائی که ازاله ثقل کند به مثل روغن ترب و تریاق اربعه و ماه فرین به گلاب ساییده، با روغن بادام تلخ، فتیله به آن آلوده در گوش نهند» (شیرازی، ۱۳۸۸: ۶۸).

**مویزه (عنجد: ~ و بعضی گویند کشمش است) ۲۷۵**

«مویزه گونه دیگر مویز - انگور خشک‌شده» (ناظم‌الاطباء). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

**میزره (ازار: شلوار و مانند آن و کذا ~) ۲۹**

«میزره گونه دیگر میزر - چادر و ازار و زیرجامه و فوته و لنگی که بر کمر بندند» (لغت‌نامه دهخدا). شاهد متنی برای این لغت یافت نشد.

**۳-۵. آوردن صورت‌های معرب لغات**

یکی دیگر از روش‌های صاحب بحرالجواهر آوردن صورت فارسی لغات معرب است که به نمونه‌هایی از آن در زیر اشاره می‌شود:

انموذج معرب نمودار / ۵۷	بورق معرب بوره / ۸۶	فودنج معرب پودینه / ۲۹۷
باذق معرب باده / ۶۵	جردق معرب گرده / ۱۱۴	فیج معرب پیک / ۲۹۹
باطیه معرب پاتیه / ۶۶	جص معرب گچ / ۱۱۶	قیج معرب کبک / ۳۰۳
بختج معرب پخته / ۶۸	سقرق معرب سکرکه / ۲۱۱	
بلیلج معرب بليله / ۸۳	سلجم معرب شلغم / ۲۱۵	

**۳-۶. افعال بسیط**

**آماساندن (جحام: بیماری که چشم را آماساند<sup>۳۷</sup>) ۱۱۲**

«آماساندن / آماسیدن - باعث ایجاد ورم شدن» (لغت‌نامه دهخدا). «معنی رمَد آماسی بُود خونی که بیاید

به چشم و ... طبقه ملتحمه را بیاماساند» (اخوینی، ۱۳۴۴: ۲۷۰).

کفانیدن (بطر: بالفتح، ~ ریش و جراحت) ۷۸

«کفانیدن - شکافتن و ترکانیدن به درازی باشد» (برهان). «هر آن سر که دارد خیال گریز / ببايد کفانیدن از تیغ تیز» (دقیقی طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

### ۳-۷. افعال مرکب با الگوی حاصل مصدر + کردن

آب‌سائی کردن (تصویر الجمهر: شستن و ~ جواهر است) ۹۶

این ترکیب در فرهنگ‌های در دسترس نیامده است و شاهد متنی نیز برای آن یافت نشد.

آمادگی کردن (استعداد: ~) ۲۶۴

«سبب دانا شدن عبدالله آن بود که روزی جای نماز رسول را آمادگی کرده بود و آفتابه و نعلین راست نهاده بوده و مصلی بازگسترده» (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۴۶۴).

بدروزگاری کردن (التقشف: جامه درشت پوشیدن و ~) ۹۸

شاهد متنی برای این ترکیب یافت نشد.

شناوری کردن: السباحة / ۲۰۲

«جایی بود که دیوان را آب تا میان بود و جایی بود تا به حلق و جایی بود که شناوری کردند و

بگذشتندی» (طرسوسی، ۱۳۴۴: ۴۷۶).

کارگزاری کردن: کفایة / ۳۲۲

«بهر روز ... حکم ممالک آن نواحی با قلم و نگین گرفت و بر قضایاء عدلت و نصفت کارگزاری می‌کرد»

(فرائد السلوک، ۱۳۶۸: ۲۹۵).

در پایان باید گفت که بررسی ویژگی‌های زبانی بحرالجمهر محدود به لغات فارسی آن نیست، در بخش

عربی آن نیز که بیشترین قسمت کتاب را به خود اختصاص داده است ویژگی‌های درخور توجهی ملاحظه می‌شود که پرداختن به آن‌ها مقال دیگری را می‌طلبد.

### ۴. نتیجه‌گیری

بحرالجمهر اثر محمد بن یوسف هروی، دانشنامه مختصری در علم پزشکی متعلق به قرن دهم هجری قمری است که علی‌رغم توجه فراوان نویسندگان و پژوهشگران به آن، تصحیح علمی و منقحی ندارد و

ویژگی‌های مختلف محتوایی و لغوی آن مغفول مانده است. نگارنده در این پژوهش سعی کرده است با نشان دادن این ویژگی‌ها ارزش این کتاب را به علاقه‌مندان این‌گونه آثار بشناساند. استناد به ده‌ها منبع علمی، نگرش انتقادی به آراء و اقوال اطبا و علما، به کار بردن لغات گویشی هروی، استعمال لغات شاذ و کمیاب، ترکیبات بدیع، گونه‌های دیگر لغات، صورت‌های معرّب، افعال نادر بسیط و مرکب از ویژگی‌های بحرالجواهر است که در این جستار به‌طور مبسوط بدان‌ها پرداخته شد. در بخش ویژگی‌های لغوی که قسمت اعظم این پژوهش بدان اختصاص دارد، ۱۲۷ لغت و ترکیب که از میان لغات و ترکیبات بحرالجواهر گزینش شده بودند، با معانی و شواهدی از متون ارائه شد. از این تعداد، لغات شاذ و نادر: ۶۸ مورد، لغات گویشی هروی: ۹ مورد، ترکیبات بدیع: ۱۴ مورد، گونه‌های دیگر لغات: ۱۶ مورد، صورت‌های معرّب: ۱۳ مورد و افعال بسیط و مرکب: ۷ مورد را به خود اختصاص دادند. نتیجه حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که بحرالجواهر به‌عنوان یک متن کهن علمی می‌تواند بستر مناسبی را برای پژوهش‌های مختلف در حوزه‌های زبان‌شناسی، آواشناسی، لغت‌شناسی، معناشناسی، فرهنگ‌نویسی و غیره فراهم سازد. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که بحرالجواهر دانشنامه‌گران‌بهایی در طب کهن است که با توجه به ویژگی‌های منحصر به فردش باید به‌نحو علمی و انتقادی تصحیح و تحقیق شود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. در نسخه‌های چاپی حروفی به‌جای دوخ، در ترجمه اُتیل، به معنی «نوعی گیاه»، لغت عربی «دلوخ» آمده که معنای دیگری دارد. در نسخ خطی نیز «دوخ» آمده است.
۲. «ناهان» نمی‌تواند معرّب «باجات» باشد. این لغت در نسخ خطی به‌صورت صحیح «باها» ضبط شده است. «باها» نوعی از طعام باشد که عربان آن را «باهه» گویند و «باجه» معرّب آن است. (لغت‌نامه دهخدا).
۳. تعریف «جانحه» به «استخوان‌هایی زیر ترکه از طرف‌های سینه رسته ... درست نیست. «ترکه» در دو نسخه خطی «ترینه» ضبط شده، اما با توجه به فرهنگ‌های در دسترس صورت درست آن «تربیه» (جمع: ترائب) است. «تربیه - استخوان سینه، جناغ» (دهخدا). «ترائب: ما فوق التندوتین إلى الترقوتین» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸: ۱۱۷)؛ «جوانح، الأضلاع التي تحت الترائب» (جوهری، ۱۹۸۴، ج ۱: ۳۶۰).
۴. در اینجا «شیراز کردن» بی‌وجه می‌نماید. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس و ضبط نسخ خطی، صورت صحیح آن «سر از گردن» است. نک: فرهنگ الصحاح: سکنه بکسر الکاف: مقز الرأس من العنق. (جوهری، ۱۹۸۴، ج ۵: ۲۱۳۷).
۵. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس و ضبط نسخ خطی، صورت صحیح آن «کزگردن» (کج‌گردن) است. «اصید: مایل العنق، کزگردن» (میدانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۶۷).
۶. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس و ضبط نسخ خطی، صورت صحیح آن «اصید» است. (نک: همان) در قانون ادب

۷. «صیداء» و «صید» به ترتیب به معنای زن کزگردن و مرد کزگردن آمده است. (نک: تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۱: ۶۸ و ج ۱: ۵۰۵)
۷. در نسخه چایی تهران نسبت «خوافی» در ادامه نام مؤلف آمده است که به نظر می‌رسد با موطن پسر وی (یوسف بن محمد بن یوسف هروی) اشتباه شده باشد. (نک: رشنوزاده، ۱۳۸۸: ۷۸ و واثق عباسی و شمس‌الدین، ۱۳۹۶: ۲۵۰).
۸. در اغلب منابع او را از اطبای قرن ۱۰ و برخی دیگر قرن ۹ معرفی کرده‌اند؛ از آنجا که سال تولد و مرگ وی به‌درستی مشخص نیست می‌توان با قرآنی از جمله تاریخ تألیف آثار پسرش مانند فواید‌الاکخیار در سال ۹۱۳ و جامع‌الفواید در سال ۹۱۷ و چند مورد دیگر، حدس زد که وی در نیمه دوم قرن نهم به دنیا آمده و در نیمه اول قرن دهم فوت شده است.
۹. در منابعی معدود این پدر و پسر طیب را با هم اشتباه کرده‌اند. حتی در یک منبع «محمد بن یوسف هروی»، پسر «یوسف بن محمد بن یوسف هروی» معرفی شده است. (اعلم، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۱۲).
۱۰. منظور از «غرانیق» اشاره به دو آیه ۱۹ و ۲۰ سوره نجم است. اعراب می‌پنداشتند که بت‌ها به مانند پرندگانی که در آسمان اوج می‌گیرند به نزد خداوند رفته و آن‌ها را شفاعت می‌کنند. (نک: ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۱۰: ۲۸۷).

11. <https://dadegn.ir>

12. <https://noorlib.ir>

۱۳. در هر دو نسخه چایی «انگورک نوره» ضبط شده است. مطابق با ضبط دو نسخه خطی و فرهنگ‌های در دسترس به «انگورک‌توره» اصلاح شد.
۱۴. این لغت در دو نسخه چایی و نسخه سنگی «ناهان» ضبط شده است که با توجه به دو نسخه خطی به «باها» اصلاح گردید.
۱۵. در نسخ خطی موجود «چنگلک» ضبط شده است. در لغت‌نامه دهخدا به هر دو صورت، در مدخل «شیلیم» اشاره شده اما هیچ‌یک به این معنا مدخل نشده است.
۱۶. در تمامی نسخ چایی و خطی «الضرد» ضبط شده است. با توجه به فرهنگ‌های در دسترس به «الضرو» اصلاح گردید. (نک: صاحب بن عباد، ۱۹۹۴، ج ۸: ۴۱).
۱۷. غوشنه: گیاهی باشد که آن را در هنگام تری و نازگی خورند و چون خشک شود دست بدان شویند و رنگ آن سیاه و سفید می‌باشد و بعضی گویند نوعی از کماه است. (برهان).
۱۸. در هر دو نسخه چایی «ریچار» ضبط شده است. مطابق با ضبط دو نسخه خطی به «ریچار» اصلاح گردید.
۱۹. تقوع: آنچه در آب بخیسانند چون مویز و خرما و دارو و جز آن. (ناظم‌الاطباء).
۲۰. چنین لغتی در فرهنگ‌های در دسترس عربی و فارسی یافت نشد. در دو نسخه خطی به صورت «حردم» ضبط شده است!
۲۱. در نسخه‌های چایی حروفی «کادی» ضبط شده است. مطابق با ضبط دو نسخه خطی به «کاردی» اصلاح گردید.
۲۲. این لغت در هیچ‌یک از فرهنگ‌های در دسترس یافت نشد. در نسخه خطی الف: فرقیته و نسخه خطی ب: فرقیته ضبط شده است. در لغت‌نامه دهخدا نیز چنین لغتی نیامده است اما در مدخل‌های «کبچه‌میل» و «خرفه» به آن اشاره شده است.
۲۳. در نسخ چایی و سنگی به صورت «اذراقی» ضبط شده است که با توجه به نسخ خطی اصلاح شد. این اشتباه برخی منابع را در صحت این لغت به گمان انداخته است. (نک: اعلم، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۱۳).
۲۴. در نسخه‌های چایی حروفی «مستحوط» ضبط شده است. با توجه به نسخه چایی سنگی و قیاس با «مسلوخ» اصلاح گردید.
۲۵. در هر دو نسخه چایی «غمول» ضبط شده است. مطابق با ضبط نسخ خطی و سنگی به «غملول» اصلاح گردید. نیز (نک: فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۴۲۳) و (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۳: ۱۴۰۶)

۲۶. این لغت در دو نسخه چاپی افتادگی دارد و معنای سنگ پاخاره در ادامه مدخل «قیسا» آمده است که صحیح نیست. مطابق با دو نسخه خطی و نسخه چاپ سنگی اصلاح گردید.
۲۷. در هر دو نسخه چاپی «آماسند» ضبط شده است. مطابق با ضبط نسخ خطی اصلاح گردید.

## منابع

- قرآن مجید (۱۳۷۴) ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن (۱۳۷۳) مصنفات شیعه، به اهتمام محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن (۱۹۸۳) الذریعة إلى تصانیف الشيعة، دارالاضواء، بیروت: دارالاضواء.
- آندراج، محمد پادشاه (۱۳۳۵) فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه ختیا.
- ا. ز. اسکندر (۱۹۶۳) «جواهراللغة و بحرالجمان مختلفان للطیب محمد بن یوسف الهمروی»، المشرق، العدد ۵۰۶، ایار و حزیران، ص ۳۳۱ تا ۳۳۴.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸) لسان العرب، به کوشش علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العرب.
- ابونصر هروی، قاسم بن یوسف (۱۳۴۶) ارشادالزراعه، به کوشش محمد مشیری، تهران: دانشگاه تهران.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴) هداية المتعلمین فی الطب، به کوشش جلال متینی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- ادیب کریمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵) تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی یا همکاری سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۷) کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: بروخیم.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۸۹۷) کتاب لغت فرس، به کوشش یاول هرن، گتنگن: مطبع دیتربخ.
- اعلم، هوشنگ (۱۳۸۴) «بحرالجمان»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- انوشه، حسن و غلامرضا خدابنده‌لو (۱۳۹۱) فارسی ناشنیده (فرهنگ‌واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان)، تهران: قطره.
- باورچی بغدادی، حاجی محمدعلی (۱۳۶۰) رساله کارنامه آشپزی (در آشپزی دوره صفوی)، به کوشش ایرج افشار، تهران: سروش.
- بحرالجمان (۱۳۸۹) «بحرالجمان - بحرالجمان فی حل لغات السائر»، کتاب ماه علوم و فنون، ش ۱۲۴، ص ۸۵ تا ۸۷.
- بخاری، صلاح بن مبارک (۱۳۸۳) انیس الطالبین و عدة السالکین، به کوشش خلیل ابراهیم صاری اوغلی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶) برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- بغدادی، اسماعیل (بی‌تا) ایضاح‌المکنون (فی الذیل علی کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون) به تصحیح محمد شرف‌الدین پالتقاپا و رفعت بیگلر کلبسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بهاء‌الدوله، بهاء‌الدین بن میر قوام‌الدین (۱۳۸۷) خلاصة التجارب، به کوشش محمدرضا شمس اردکانی و دیگران، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.

- په‌اولد، محمد بن حسین (۱۳۳۳) معارف په‌اولد، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات اداره‌کل انطباعات وزارت فرهنگ.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۵۲) کتاب التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، به کوشش جلال‌الدین همای، تهران: انجمن آثار ملی.
- بینش، تقی (۱۳۸۴) «متون فارسی: بازنامه‌نوشیروانی»، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۳۰، ص ۱۰۶ تا ۱۰۶.
- پایگاه مجلات تخصصی نور، در دسترس به آدرس [www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)
- توی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسنی المدنی (۱۳۳۷) فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، تهران: انتشارات کتابفروشی بارانی.
- تفرسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۳۶) رساله بیان‌الصناعات در فرهنگ ایران‌زمین، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- تفرسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۵۰) قانون ادب، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تفرسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۹۰) بیان‌الطب، به کوشش حسین رضوی برقی، تهران: نشر نی.
- تنکوشا (۱۳۸۴) مؤلف ناشناس، رساله تنکوشا به ضمیمه مدخل منظوم، به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران: میراث مکتوب.
- توکلی کاخکی، ماندانا و دیگران (۱۳۹۶) «واژه‌های معادل افسردگی در متون طب سنتی ایران»، تاریخ پزشکی، ش ۳۰، ص ۱۱۵ تا ۱۳۷.
- جرجانی، اسماعیل (۱۳۵۵) ذخیره‌خوارزمشاهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرجانی، اسماعیل (۱۳۸۵) الاعراض الطبیبة و المباحث العالیة، به کوشش حسن تاج‌بخش، تهران: دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۴) الصحاح (تاج‌اللغة و صحاح‌العریة)، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملین.
- خواجه محمود علی بن اسدالله (۱۲۹۱) فرهنگ محمودی، به اهتمام محمد بن عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان، کانپور: مطبع نظامی.
- خوارزمی، مؤیدالدین محمد (مترجم) (۱۳۸۶) احیاء علوم‌الدین، نوشته امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰) تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: ختام.
- دقفی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد (۱۳۷۳) دیوان دقفی طوسی، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه دهخدا، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رشنوزاده، بابک (۱۳۸۸) «پیشینیان فرهیخته: یوسفی هروی»، کتاب ماه علوم و فنون، ش ۲۹، ص ۸۱ تا ۷۸.
- رضوی برقی، حسین (۱۳۸۴) «پندارانگاری در فهرست‌نگاری»، آینه میراث، ش ۲۹، ص ۱۹۷ تا ۲۳۴.
- رواقی، علی (۱۳۹۲) زبان فارسی افغانستان (دری) با همکاری زهرا اصلانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۳۸۶) مقدمه‌الادب، به کوشش ای. جی. وتزنتاین، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴) مهذب‌الاسماء (فی مرتب‌الحروف و الاشیاء)، به تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- سوراآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸) ترجمه و قسه‌های قرآن، به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- شیرازی، عمادالدین محمود بن مسعود (۱۳۸۸) رساله افیونیة، به کوشش رسول چوپانی، امید صادق‌پور و وجیهه پناهی، تهران: المعی.

- صاحب بن عبّاد، اسماعیل (۱۹۹۴) المحيط فی اللغة، به تحقیق شیخ محمدحسن آل یاسین، بیروت: عالم‌الکتب.
- صوفی هروی، محمد (۱۳۸۶) دفتر اشعار صوفی، به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
- ضیاء ابراهیمی عیسی (۱۳۶۲) ترجمه دقایق العلاج، نوشته محمدکریم بن ابراهیم کرمانی، بی جا.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن (۱۳۴۴) داراب‌نامه طرسوسی، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عارف نوشاهی، رضالله شاه (۱۳۹۱) کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش) از ۱۱۹۵ هـ تا ۱۴۲۸ هـ (۱۷۸۱ م. تا ۲۰۰۷ م.)، تهران: میراث مکتوب.
- عقیلی خراسانی، محمدحسین علوی شیرازی (۱۳۸۵) خلاصه‌الحکمة، به کوشش اسماعیل ناظم، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- عقیلی خراسانی، محمدحسین علوی شیرازی (۱۹۷۶) مخزن الادویه، تهران: چاپخانه بیست و پنج شه‌پور.
- عوفی، سیدالدین محمد (۱۳۵۲) جوامع‌الحکایات و لواع‌الروایات، به کوشش امیربانو مصفا (کریمی)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فتوت‌نامه (۱۳۸۲) فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه، به کوشش مه‌ران افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹) العین، به تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: دارالهجرة.
- فراندالسلوک (۱۳۶۸) منسوب به اسحاق بن ابراهیم طائی سجاسی، به کوشش نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران: پازنگ.
- فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲) فرهنگ جامع زبان فارسی، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فرهنگیار (سامانه تألیف فرهنگ جامع زبان فارسی، گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) در دسترس به آدرس <https://dadegn.ir>
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶) فارسی هروی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- قاسمی، مسعود (۱۳۹۹) مقدمه فرهنگ علی صفی (نوشته فخرالدین علی بن حسین واعظی کاشفی)، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- قمی، حسن بن علی حسن بن عبدالملک (۱۳۱۳) کتاب تاریخ قم (ترجمه از نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی)، به کوشش جلال‌الدین طهرانی، تهران: مطبعة مجلس.
- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۶) شرفنامه منیری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان (۱۳۵۸) صیدنه (ترجمه از نوشته ابوریحان بیرونی)، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: شرکت افست.
- کتابخانه دیجیتال نور (نورلایب): در دسترس به آدرس <https://noorlib.ir>
- کشمیری قادری، محمد بن عبدالعزیز (بی تا) ترجمه مستحضرالطیب و مستشیراللیب، نوشته محمود بن محمد چغمینی، لاهور.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۴۷) زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی (۱۳۶۵) دیوان لامع، به کوشش محمود رفیعی و مظاهر مصفا، تهران: ناشر مصحح.
- محقق، مهدی (۱۳۸۴) علوم محضه (از آغاز صفویه تا تأسیس دارالفنون)، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- معین نخشی (۱۳۸۷) ریاض‌نامه، در گنجینه بهارستان، علوم و فنون - ۳، فرس نامه - ۱، به کوشش نیکی ایوب‌زاده، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- موفق هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی (۱۳۴۶) الاجنبه عن حقایق الادویه، به کوشش احمد بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.
- مبینی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹) کشف‌الاسرار و عدة‌الاجرار، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.



- میدانی، ابوسعید سعید بن احمد میدانی (۱۳۷۷) الاسمی فی الاسماء، به تصحیح جعفرعلی امیدوی نجف‌آبادی، تهران: اسوه.
- ناصرالحکما، میرزاعلی خان (۱۳۹۰) حفظ صحت، به کوشش ناصر رضایی پور و محسن عابدی، تهران: انتشارات طب سنتی ایران.
- ناظم جهان، محمداعظم (۱۳۸۷) اکسیر اعظم، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی.
- ناظم الاطباء، علی اکبر نفیسی (۱۳۵۵) فرهنگ نفیسی، تهران: کتابفروشی خیتام.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸) تذکرة نصرآبادی (تذکرة الشعراء)، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نظام قاری، مولانا محمود (۱۳۵۹) دیوان البسه، به کوشش محمد مشیری، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تا پایان قرن دهم هجری)، تهران: انتشارات فروغی.
- نوری، محمدیوسف (۱۳۸۳) مفاتیح‌الرزاق، به کوشش هوشنگ ساعدلو و با همکاری مهدی قمی‌نژاد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- نویری، احمد بن عبدالوهاب (۱۹۳۳) نهاية‌الارب فی فنون الأدب، مصر: وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة.
- نیشابوری، ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف (۱۳۴۰) قصص الانبیا، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واثق عباسی، رضا و شمس‌الدین، حمید (۱۳۹۶) «پزشکان ایرانی در دربار گورکانیان هند»، مطالعات شبه‌قاره، ش ۳۳، ص ۲۶۳ تا ۲۳۹.
- ورزنامه (۱۳۸۸) ورزنامه، مترجم ناشناس نوشته فسطیوس بن اسکوراسکیه، به کوشش حسن عاطفی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هروی، سعدالدین (۱۳۶۳) صیدیه، به کوشش محمد سرفراز ظفر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۰۴۰) بحرالجواهر، نسخه خطی، کتابخانه ملی، ۱۴۵۹/۳۱۹س.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۰۶۴) بحرالجواهر، نسخه خطی، کتابخانه ملی، ۱۹۱۳۸-۹.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۲۸۸) بحرالجواهر، به قلم محمد رضی بن محمد حسین طباطبایی سمنانی، طهران: مطبعة میرزا علی اکبر طهرانی.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۳۸۷) بحرالجواهر (معجم الطب الطبيعي)، قم: مؤسسه احیاء طب طبیعی و مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- هروی، محمد بن یوسف (۱۴۰۰) جواهراللغة (بحرالجمهر)، به اهتمام یوسف بیگ باباپور، تهران: چوگان.
- هروی، یوسف بن محمد (۱۳۸۲) طب یوسفی (جامع‌الفوائد)، به مقدمه محمد مهدی اصفهانی، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران و مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.